

**The Impact of Western Culture and Civilization on Archeology and the Emergence of
Ethnic Nationalism in the Reza Shah Pahlavi Period**

Abstract

Ethnic nationalism has become a tool in the hands of the European colonial powers to promote ethnicity, oppose Islam, and undermine the unity of the people of the lands of the Islamic world. The emergence of the ideology of nationalism during the political developments of the Renaissance in Europe and the subsequent intellectual and cultural developments during the seventeenth to nineteenth centuries AD, has left a very significant impact on the political and cultural image of most countries in the world. With the establishment of the Pahlavi dynasty, Reza Khan tried to provide solid political legitimacy for his government by various means. Therefore, the main question of the present study is that what tool does the Pahlavi monarchy use to gain political legitimacy? In answer to this question, the hypothesis is put forward that Reza Khan tried to provide firm political legitimacy for his government by adopting the ideology of nationalism and patriotism. This article tries to discuss how to use history as a tool to substantiate Reza Shah's nationalist claims. The method of the present research is interpretive and qualitative and the method of data collection has been library and documentary.

Keywords: Europe, Reza Shah, Renaissance, Ethnocentrism, Nationalism.

<http://doi.org/10.30510/psi.2022.276695.1606>

تأثیر فرهنگ و تمدن غرب در باستانگرایی و پیدایش ناسیونالیسم قوم گرایانه در دوره رضاشاه پهلوی

کاظم حسینی فر^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷

معصومه قره داغی*^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۶

علی سالاری شادی^۳

منیژه صدری^۴

چکیده

ناسیونالیسم قوم گرایانه به ابزاری در دست قدرت‌های استعماری اروپا برای ترویج قوم‌گرایی، مقابله با اسلام و تضعیف وحدت مردم سرزمین‌های جهان اسلام تبدیل شده است. ظهور ایدئولوژی ناسیونالیسم طی تحولات سیاسی برآمده از دوره رنسانس در اروپا و تحولات فکری و فرهنگی متعاقب آن عصر در طول قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی، تأثیر بسیار قابل ملاحظه‌ای بر چهره‌ی سیاسی و فرهنگی غالب کشورهای جهان برجای گذاشته است. با تأسیس سلطنت پهلوی، رضاخان کوشید با ابزار مختلف، برای حکومت خود مشروعیت سیاسی استواری فراهم کند. لذا سوال اصلی پژوهش حاضر بدین صورت است که سلطنت پهلوی از چه ابزاری جهت کسب مشروعیت سیاسی بهره می‌برد؟ در پاسخ به این سوال فرضیه بدین گونه طرح می‌شود که رضاخان کوشید با اتخاذ ایدئولوژی ناسیونالیسم و وطن‌پرستی، برای حکومت خود مشروعیت سیاسی استواری فراهم کند. در این مقاله سعی شده که چگونگی استفاده‌ی ابزاری از تاریخ برای تثبیت دعوی ملی گرایانه رضاشاه پرداخته شود. روش پژوهش حاضر تفسیری و از نوع کیفی بوده و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای و اسنادی بوده است.

کلید واژه‌ها: اروپا، رضاشاه، رنسانس، قوم‌گرایی، ناسیونالیسم.

^۱ دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران kazemh1345@gmail.com

^۲ استادیار گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران (نویسنده مسئول) Masomehgaradagi90@gmail.com

^۳ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران alisalarishadi@yahoo.com

^۴ استادیار گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران manijehsadri@gmail.com

گسترش ملی‌گرایی در طول دوران قاجار، مقطع مشروطه‌خواهی و به دنبال آن دوره‌ی استقرار نظام مشروطه در ایران از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است؛ زیرا که با پیروزی انقلاب مشروطیت دوره‌ی جدیدی از تثبیت جریان تجددخواهی و مظاهر اندیشه‌ی ناسیونالیسم در نظام سیاسی ایران آغاز شد و به علاوه، طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب مشروطه و به دنبال تحولاتی که در نهایت به قدرت‌گیری رضاخان و بر تخت سلطنت نشاندن وی انجامید، تلاش قدرت‌های اروپایی برای رواج قوم‌گرایی، برجسته کردن قوم فارس، به نابودی کشاندن اقوام غیرفارس طی قتل‌عام‌های قبایل و عشایر ایران‌زمین به وسیله‌ی ارتش رضاخان، تاریخ‌سازی و رواج گذشته‌پرستی و تضعیف باورهای اسلامی، همگی تحت لوای ایجاد ثبات و اقتدار و امنیت ملی و تأسیس دولت مدرن و کسب وحدت ملی، موجب مطرح کردن هرچه بیشتر و وسیع‌تر ایدئولوژی ناسیونالیسم و بخصوص «ناسیونالیسم احیاگر» و سپس باستان‌گرا در فضای سیاسی و فرهنگی ایران آن عهد شد. با تأسیس سلطنت پهلوی، به دلایل متعدد و از جمله به دلیل جهت‌گیری فکری غالب روشنفکران آن عهد و رجال سیاسی- فرهنگی هدایت‌گر اطراف رضاشاه، سیاست‌گذاری‌های تازه‌ی کشورهای استعمارگر اروپایی و خصوصاً انگلستان نسبت به خاورمیانه و ایران و نیز پیدایش تحولات سیاسی نوین در کشورهای همسایه‌ی ایران، شخص پهلوی اول در رأس توجهات سراسری به مسائل به ظاهر ملی قرار گرفت و از این رو تأثیر اندیشه‌ی ناسیونالیسم در جای‌جای مسائل سیاسی، اقتصادی و به ویژه فرهنگی دوران سلطنت رضا شاه به اشکال گوناگون قابل مشاهده است. در این میان، تاریخ و تاریخ‌نگاری به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترهای حضور و نمود ناسیونالیسم فرهنگی و به عنوان ابزاری توانمند در تثبیت ناسیونالیسم باستان‌گرا در فضای فرهنگی ایران معاصر و شکل‌دادن به ذهنیت شبه‌روشنفکری ایران به صورت تربیت طبقه‌ای روشنفکران و دنباله‌رو اندیشه‌ها و تولیدات فکری جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غرب، به طور گسترده مورد توجه قرار گرفت. لذا سوال اصلی پژوهش حاضر این است که سلطنت پهلوی از چه ابزاری جهت کسب مشروعیت سیاسی بهره می‌برد؟ در پاسخ به این سوال فرضیه بدین گونه طرح می‌شود که رضاخان کوشید با اتخاذ ایدئولوژی ناسیونالیسم و وطن‌پرستی، برای حکومت خود مشروعیت سیاسی استواری فراهم کند. بطوریکه هدف اصلی تاریخ‌نگاری حکومتی دوره رضاشاه پهلوی، به ویژه در متون آموزشی و درسی، در جهت القا و تثبیت این باور قرار گرفت که رضا شاه شخصیتی ملی و وطن‌پرست، ضد اجنبی، از تبار دودمان‌های ملی ایران باستان و احیاکننده‌ی عظمت منسوب به ایران عهد باستان است و مردم ایران نیز در طول تاریخ همواره ملتی شاه‌دوست و شاه‌پرست بوده‌اند.

۲. دشمنی با اسلام

دشمنی غرب با اسلام ریشه طولانی دارد و به آغازین سده پیدایش اسلام برمی‌گردد که در طی سالیان متمادی تداوم پیدا کرده است. پس از ظهور اسلام تنها نیروی اسلام بود که اروپا را در زمینه‌های سیاسی، فکری، و اقتصادی وی تهدید می‌کرد و همواره قلب سرزمین‌های اسلامی نزدیکترین منطقه به اروپا بود و از پایان سده اول هجری / هفتم میلادی اسلام در چهره‌های گوناگون عربی، شمال آفریقایی و اسپانیایی و عثمانی بر اروپای مسیحی تفوق و برتری داشت و آن را تهدید می‌کرد. و این

مسئله پیوسته نویسندگان و اندیشه‌گران مسیحی را رنج می‌داد و نوشته‌های آنان نشانگر بیم و تنفر عمیق آن‌ها از اسلام و مسلمانان است (حائری، ۱۳۷۳، ص ۵۲).

در مورد نگرش اروپائیان نسبت به اسلام و مسلمانان گونه‌ای اندیشه همگانی رشد و استقرار یافت که از یکپارچگی فراوانی برخوردار بود و این نگرش یک بنیان مستحکم و اساسی یافت بطوریکه پس از درهم‌شکستن وحدت مذهبی و ایدئولوژیکی چه در زمینه تقسیم مسیحیان به کاتولیک و پروتستان و چه در جریان گسترش مادیگری و انکار خدا همچنان پابرجا ماند (حائری، ۱۳۷۳، ص ۵۳). شرق‌شناسی جدید هم با کسانی چون برنارد لوئیس و دیگران از نگرش‌ها و نظریات قدیمی برکنار نیست، هرچند تحولات و تطورات زیادی در شرق‌شناسی رخ داده است، اما بن‌مایه نگاه خصومت‌آمیز با اسلام همچنان پایدار مانده است. اسلام در نظر لوئیس عبارت است از نیرویی ارتجاعی و ذاتاً خصمانه-علی‌الخصوص در ارتباط با غرب- نامعقول و متعصب، متمایل به تسخیر جهان، اسیر بی‌بصیرتی خود- که ناشی از تنگ‌نظری‌های لایتغیر سستی است- و بالاتر از همه پدیده‌ای که از همزیستی با ادیان و مردمان دیگر جوامع مطلقاً ناتوان است. در مقایسه با غرب یک اسلام خشن و با تعصب وجود دارد و در مقابل آن یک غرب سکولار معقول مدرن که بین آن‌ها کشمکش استوار است (میرسپاسی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲).

در نظریه هانتینگتون به عنوان یکی از مهمترین نظریه‌پردازان معاصر، اسلام به طور ذاتی غیر و معارض غرب است و دیگر اینکه کل تمدن‌های غیر غربی به طور ذاتی غیر بوده و دست‌کم این استعداد را دارند که دشمن غرب باشند. اینجاست که در می‌یابیم مکاشفات هانتینگتون درباره جهان جدید، قطعات ساده‌ای از لفاظی‌های شرق‌شناسانه کلاسیک است و بدین‌سان دوگانه‌انگاری وجود شناختی بین غرب و شرق دوباره مورد تاکید قرار می‌گیرد (میرسپاسی، همان، ص ۱۰۳).

از نمونه‌های قابل استناد دو تن از مهمترین و تاثیرگذارترین نویسندگان اروپایی یعنی منتسکیو و هگل است که تحلیل نگرش‌های خاص آن‌ها درباره شرق بخوبی نشان‌دهنده ماهیت اروپامحوری و برتری‌جویی و استعمارطلبی غربیان درباره شرق است.

((نامه‌های ایرانی)) منتسکیو دستاویزی است برای مبارزه با اقتدار و سلطه دینی و سنتی جامعه فرانسه و آرائی شرقی عاملی است که مدرنیته اروپایی به وسیله آن تقابل با سنت‌های نابخردانه را آغاز می‌کند. و استبداد را در زادگاه مدرنیته یعنی فرانسه محکوم می‌کند. استفاده منتسکیو از مدل شرقی و ایرانی و عرضه آن در این مصاف اتفاقی نیست. وی نیروهای ارتجاعی جامعه فرانسه را تبدیل به شرقی می‌کند که دارای تفکر و منش و روش استبدادی و ظالمانه است که هیچ تغییر و تحولی در آن راه ندارد. از دید منتسکیو در کل نگاه عقل‌گرای غربی، شرق همچون یک دنیایی تصور می‌شود که بر سرتاسر آن سبوعیت و قدرت مطلق و افسارگسیخته‌ای حاکم است و شرقی‌ها در استفاده از تجارب و اختراعات غربی‌ها عاجز و در تجارت و صنعت ناتوانند (میرسپاسی، ۵۵-۵۲).

هگل به عنوان نخستین فیلسوفی که مفهوم روشنی از مدرنیته به‌دست داد و ایده‌ها و نظریاتش به طور قطع انقلابی در عرصه تفکر بود و پس از وی تقریباً همه متفکران متأثر از آراء و نظریات وی بودند و حتی تا امروز تقریباً همه متفکران از تأثیر عظیم فکری از تأثیر عظیم فکری وی برکنار نیستند. نگرش همگون و مشابهی با دیگر شرق‌شناسان درباره شرق و تاریخ و فرهنگ آن دارد، و به طور کاملاً آشکار دیدگاه‌های اروپامحورانه و برتری‌جویانه جامعه و فرهنگ غربی در نظریاتش در مقام

مقایسه و ارزیابی جوامه غربی و شرقی دیده می‌شود که به سختی می‌شود آن را در پشت فلسفه‌ورزی عقلی پولادین پنهان ساخت. (میرسپاسی، ۶۹)

بسیاری از نخستین متفکران و مورخین ایرانی یا بصورت مستقیم شاگرد شرق‌شناسان شهیر بودند که از جمله آن‌ها می‌توان به تقی‌زاده، پورداوود، کسروی، ایرانشهر و دیگران نام برد و یا اینکه از آموزه‌ها و تفکرات شرق‌شناسان و ایران‌شناسان متأثر بودند. تأثیرات مؤلفه‌های اساسی شرق‌شناسی در آثار این نویسندگان کاملاً هویداست.

از مهمترین گرایش‌های جریان روشنفکری ایران معرفی اسلام به عنوان نابودگر تمدن ایرانی و عامل انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان است، که تداوم دین اسلام و آداب و رسوم آن باعث پایدار ماندن این انحطاط گردیده است. جلال‌الدین میرزا قاجار، آخوندزاده و آقاخان کرمانی از پیشگامان چنین اندیشه‌ای بودند.

آخوندزاده با معرفی اسلام و اعراب مسلمان به عنوان عامل واپس‌ماندگی ایران در نامه‌ای به جلال‌الدین میرزا می‌نویسد: ((کاش ثالثی پیدا شدی و ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها که سلطنت هزار ساله عدالت آئین ممدوحه بلندآوای ما را به زوال آوردند و وطن ما را که گلستان روی زمین است، خراب اندر خراب کردند و ما را بدین ذلت و سرافکنندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی)) (آخوندزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۲).

میرزاآخان کرمانی از پیشگامان تاریخ‌نویسی جدید علاوه بر آشنایی با آرائی آخوندزاده و ملکم خان مطالعات پراکنده‌ای هم در زمینه زبان‌های فرانسه، انگلیسی و اوستا داشت و در استانبول با افکار و اندیشه‌های جدید غربی آشنا شده و به طور قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر این افکار قرار گرفت و آثار نویسندگانی چون ژان ژاک روسو، منتسکیو، دکارت و داروین را خوانده و تا حدودی با آثار اجتماعی اروپای سده هجده و اوایل نوزده آشنا شد. آقاخان با اینکه در کتاب ((آئینه سکندری)) خود به فساد و تباهی ایران اواخر دوره ساسانی اشاره می‌کند اما ترجیح می‌دهد که سلطه عرب‌ها را ریشه مشکلات ایران بداند و هرگاه درباره اعراب بحث می‌کند چنان احساس خشم و نفرتی بر وی غالب می‌شود که استدلال‌های منطقی و عقلانی را به کنار نهاده و با احساساتی آتشین‌تر از آخوندزاده بر آنان تاخته و ایرانیان را به دوری و کنار گذاشتن آداب و رسوم و آئین آن‌ها دعوت می‌کند: ((حیف از تو و افسوس بر تو {ای ایران} چه شد آن قدرت آسمانی و کجا رفت آن آئین و خوی بزرگواری؟ یک مشت تازی لخت و برهنه، وحشی و گرسنه، دزد و شترچران... بر کاروان هستی تو تاختند.)) پس ایرانیان را به خاطر قبول کردن دین اسلام و قبول حاکمیت و فرمانروایی مسلمانان، سرزنش کرده می‌گوید: ((لعنت بر کسانی که دولت به آن بزرگی را تسلیم راهزنان کرده و دل خویش را به موهومات بستند تا به سعادت دو جهان نایل گردند. از نسبه که خبر نداریم حرفی است که سعدوقاص و یک جمع نسناس به توهم گفته‌اند، از نقد همین قدر بگوئیم که با سوختن آثار علم و حکمت و فنون، آتش به دانش آفاق زدند و به جای نوشته‌های بزرگمهر حکیم و جاماسب بیدار دل و مزدک فرزانه، اوراقی به هم ریخته و بی‌سروته به دست مردم دادند که یک جمله آن را هیچ عجمی نمی‌فهمد.)) (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۸۳).

عرب‌ستیزی و به تبع آن اسلام‌ستیزی به یکی از جریان‌های فکری و فرهنگی متداول سده نوزده و بیست ایرانیان بدل گردید که در آن روایات اسلامی تاریخ، که دوره پیش از اسلام را عصر جهالت و دوران اسلام را زمانه تمدن و روشنی معرفی می‌کرد، جای خود را به این گزارش داد که زمانه پیش از اسلام عصر عظمت ایران و گسترش اسلام آغاز بدبختی و ویرانی ایران شناخته شد. (توکلی طرفی، ۱۳۸۱: ۱۵)

همانطور که در اروپا از عصر رنسانس به بعد گرایش به سوی احیای فرهنگ و ادب باستانی یونان و روم شکل گرفت و هرچند که آن‌ها قبول داشتند که عالم یونانی-رومی پایان پذیرفته و دیگر عیناً قابل برگشت نیست اما می‌تواند مبنای ساختن عالم جدید نیز قرار بگیرد. روشنفکران ایرانی که در تماس‌هایشان با غرب با افکار و آموزه‌های عصر زروشنگری و متفکران قرون هفده و هجده آشنایی پیدا می‌کردند و تحولات و مفاهیم رنسانس اروپا بازتابی در ذهن و فکر آن‌ها داشت همانند آن‌ها دوران اسلامی تاریخ ایران را در دوره تباہی و انحطاط شمرده و در پی احیای آداب و رسوم، زبان و فرهنگ باستانی ایران برآمدند. به دنبال این دادو ستدهای فرهنگی با غرب زمینه بازپردازی ایران و ملت در گزارش تاریخ و گفتمان سیاسی فراهم گردید. تاریخ نگاری ایران مدار جایگزین تاریخ نگاری اسلامی شد و گذشته‌های خاموش و فراموش شده که به کمک باستان‌شناسان و ایران‌شناسان اروپایی دوباره به ایرانیان معرفی می‌شد بصورت گذشته‌ای پرشکوه جلوه کرد. در این گذشته نوساخته کیومرث نخستین انسان و آغازین پادشاه بشر، مزدک نظریه‌پرداز آزادی، برابری، کاوه آهنگر بنیان‌گذار جنبش‌های ملی و انوشیروان پادشاهی عدل‌پرور و مشروطه‌مسلك برشمرده شد. زبان فارسی از مفاهیم و اصطلاحات عربی پیراسته می‌شد و با رواج پارسی‌نگاری و گزینش خاطره‌ها و اسطوره‌های باستانی حکایت از تأثیرات شگرف آموزه‌های اروپایی بر اندیشه ایرانیان داشت (توکلی طرقي، ۱۳۸۱: ۹۰). کشف دوباره تمدن‌های باستانی ایران چون مادی، هخامنشی، و اشکانی و شناخته شدن هنر، معماری و شکوه و عظمت برخی از این تمدن‌ها توسط ایران‌شناسان تأثیر فراوانی بر شکل‌گیری هویت ایرانیان به ناسیونالیسم باستان‌گرا داشت. باستان‌شناسی به عنوان ابزار فنی شرق‌شناسی این تمدن‌ها را از غبار قرون گذشته خارج کرد و با خوانده شدن کتیبه‌های میخی و پدیدار شدن عظمت و شکوه آن‌ها هیجان جدیدی در ایرانیان بوجود آورد. همانطور که در میان روشنفکران ترک کشف و رمزگشایی سنگ‌نبشته‌های ((ارخون)) باعث پیدایش یک حس ملی در میان آنان شد که تأثیر زیادی در ناسیونالیسم ترک و گرایش آنان به آداب و رسوم اصیل ترک داشت (مناف‌زاده، ۱۳۷۷: ۷۷). کشفیات آثار باستانی در ایران هم‌چنین تأثیراتی برجای گذاشت. خواندن خطوط میخی توسط راولینسون، کشفیات دیولانوا و دمرگان فرانسوی و هرتسفلد آلمانی باعث یک توجه به آثار باستانی شد. ضمن اینکه با در نظر گرفتن عقده‌حقارت و روحیه درهم‌شکسته ایرانیان با توجه به شکست‌های مختلف از استعمارگران روس و انگلیس و عقب‌ماندگی از قافله تمدن جدید اروپایی این کشفیات مرهمی بر زخم‌های آن‌ها بود تا بدین‌وسیله عقده‌گشایی نمایند.

از طرف دیگر ورود اندیشه‌های سیاسی جدید بر مبنای دولت-ملت که در سده هجده و نوزده در اروپا بوجود آمده و شکل گرفته بود نیز بر نگرش‌های ایرانیان تأثیرگذار گردید و بسیاری از نویسندگان، مورخان و دانشجویان ایرانی با این ایده آشنا شدند. در عرصه فکر پیشروان اصلی ناسیونالیسم آخوندزاده و آقاخان کرمانی بودند. آن‌ها در تلاش برای بیداری ملی و دست یافتن به هویت فرهنگی و تاریخی مردم ایران بودند و سعی در ساختن یک ایدئولوژی ملی داشتند. (آدمیت، همان، ص ۲۷۰).

این ناسیونالیست‌های اولیه بنا به علل مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به سوی ایران قبل از اسلام گرایش پیدا کردند و این گرایش آن‌ها همراه با طرد و بی‌توجهی نسبت به ایران بعد از اسلام و فرهنگ و تمدن آن بود. آن‌ها در ساختن ناسیونالیسم ایرانی، پایه‌های آن را بر فرهنگ و تمدن ایران قبل از اسلام بنا کردند. و بسیاری از آنان همانند آقاخان کرمانی که در پی کشف هویت ملی و ساختن ایدئولوژی ملی بود هویت ایرانیان را در آئین زردشت و نژاد آریا می‌دید.

ناسیونالیست‌های باستان‌گرای ایران از تمام عناصری که در ساختن یک ملت واحد نقش دارند از قبیل زبان، مذهب، تاریخ و احساس مشترک بیشترین اهمیت را به تاریخ و فرهنگ باستانی دادند و بجای این‌که آن را در جامعه و عصر کنونی خود جستجو نمایند، آن را در دو هزار سال پیش کاویدند و با مبنا قرار دادن ایران باستان به عنوان هویت ایرانی و ندیده گرفتن اسلام و مذهب شیعه بین اسلامیت و ایرانیت جدایی افکندند.

در دوران جنگ جهانی اول و پس از آن احساسات تند و تیز ناسیونالیستی توسط طیف وسیعی از شاعران، روزنامه‌نگاران، نویسندگان بر مبنای اندیشه کسانی چون آخوندزاده و آقاخان کرمانی، عرضه می‌شد. که از شکوه و افتخارات ایران باستان آگاهی پرشور و نقادانه‌ای ایجاد کرده و آن را بصورت عامه‌پسند در جامعه رواج می‌دادند. (بروجردی، ۱۳۷۸، ص ۴۶) این نوع ناسیونالیسم که ارتباط تنگاتنگی با شرق‌شناسی و یافته‌های جدید تاریخی و باستان‌شناختی داشت به یک جریان فرهنگی-فکری و سپس سیاسی تبدیل شد. و وقتی که شاعران و روزنامه‌نگاران چون عارف، میرزاده عشقی، فرخی یزدی، پورداوود، تقی‌زاده با روزنامه کاوه و کاظم‌زاده ایرانشهر بارون‌نامه ایرانشهر صحنه را مهیا ساختند. رضاخان با تکیه بر چنین اندیشه‌هایی و با حمایت انگلستان زمینه را برای صعود به اریکه قدرت فراهم ساخته و سپس از این ایدئولوژی به عنوان عامل مشروعیت حکومت خود استفاده کرد.

از دیگر مواردی که شرق‌شناسی بر ایرانیان تأثیر داشت با توجه به اندیشه‌های اروپامحوری و برتری‌طلبی فرهنگ و اندیشه غربی که توسط متفکران و شرق‌شناسان ارائه می‌شد. برخی از نویسندگان و اصلاح‌طلبان ایرانی را بر آن داشت که برای مدرن کردن ایران از روایت‌های مطلق‌انگارتر و خشک‌تری دفاع می‌کردند. و با وجود آرای متعدد و تلقی‌های گوناگون در جنبش مشروطه و پس از آن گرایش وجود آمد که تسلیم همه جانبه در مقابل ایده‌های اروپایی و کنار گذاشتن فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی را توصیه می‌کرد. دعوت به تسلیم همه جانبه در مقابل غرب که با پیشگامانی چون ملک‌خان و تقی‌زاده و برخی مدرنیست‌های رادیکال با شورمندی خاصی دفاع می‌شد حتی برای عمل خود انتظار مقبولیت و اعتبار بودند. (میرسپاسی، ص ۱۲۰). آنها اعتقاد داشتند که در کشاکش سنت و مدرنیته پیروزی از آن مدرنیته است. و این گرایش دیگر جایی برای دیگر گرایش‌هایی که معتقد به اقتباس و تلفیق سنت و مدرنیته بودند، نمی‌گذاشت.

اندیشه‌های نژادپرستانه اروپائیان در بین برخی از نویسندگان و متفکران ایرانی تأثیر بسزایی برجای نهاد و جالب اینجاست که یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان اندیشه نژادپرستی اروپا در قرن نوزده در ایران حضور داشت. این شخص کنت دوگوبینو سفیر مختار فرانسه در ایران بود که در سال‌های ۱۸۵۵ و ۱۸۶۲ در ایران حضور داشت. کتاب مهم وی با عنوان ((علم برابری نژادهای انسانی)) از آثار مهم و تأثیرگذار در زمینه برتری نژادی آریائیان می‌باشد. (سعید، ۱۳۷۱، ص ۲۷۴) گوبینو در تبیین نظریات تاریخی خویش نژاد را مهمترین عامل تعیین کننده در تاریخ انسان‌ها می‌داند و علت انحطاط تمدن‌ها را در فساد نژادها جستجو می‌کند که بواسطه آمیزش نژادهای برتر با نژادهای پست پدید می‌آید. وی که به شدت ضدسامی بود معتقد بود که اگر نژاد سامی با نژاد آریایی آمیخته شود در نتیجه این آمیزش آریایی نژادان همه صفات اصیل خود را که زیبایی، استواری اندام، دلیری و رادمردی و پرهیز از دروغ است، از دست داده و تبدیل به مردانی حریص، فریبکار، ترسو و سخت‌جان می‌شوند. (ناصر ناطق، ۱۳۶۴، ص ۵۲). در مورد تاریخ ایران وی معتقد است که ایران باستان بالاترین مظهر اخلاق پاک انسان‌ها بوده است و شاهنشاهی هخامنشی را در دوره طلایی ایران و نژاد آن‌ها را نیز نژاد طلایی می‌داند. در بحث از نژاد آریایی بودن ایرانیان می‌گوید که از روی کمال صحت می‌توان ثابت نمود که ملت ایران از همان نژاد آریایی بوده است. (گوبینو، بی تا، ص ۵) و از طرف دیگر اختلاط نژادی ایرانیان و عرب‌ها را از عوامل انحطاط تمدن ایران می‌شمارد که به

زعم وی به زور و اجبار بر ایرانیان تحمیل شده است. کتاب ((تاریخ ایرانیان)) وی در سال ۱۲۸۶ق/۱۸۶۹م. در دو جلد در پاریس چاپ شد و قسمتی از آن در عهد ناصرالدین شاه به فارسی ترجمه شد. تأثیرات چنین اندیشه‌هایی را در آراء و افکار بسیاری از نویسندگان ایرانی چون آقاخان کرمانی، آخوندزاده، پورداوود، صادق هدایت و دهها نفر دیگر می‌توان دید که نظر به برتری نژادی و فرهنگ ایرانی بر اعراب داشتند. و از اعراب با تحقیر و تنفرد یاد می‌کردند. گرچه تأثیرات شرق‌شناسی را به تمامی نمی‌توان نامطلوب ارزیابی کرد. در برخی موارد چون بدست دادن روش‌های جدید پژوهش و کمک به شناسایی گذشته و ابعاد مختلف تاریخ و تمدن گذشته کمک شایانی به کشورهای شرق از جمله ایران داشته است. اما حاکم بودن آموزه‌هایی چون دشمنی با اسلام، نژادپرستی، اروپامحوری و غیره تأثیرات زیادی بر متفکران و نویسندگان و حتی سیاستمداران شرقی از جمله ایرانی داشته است. چون بسیاری از این متفکران در پژوهش‌ها و مطالعات خود یا متأثر از اندیشه‌های آنان بودند و یا بصورت مستقیم شاگرد آن‌ها بودند که یا در اروپا درس خوانده و یا در کشورهای شرقی در پرتو یک نظام آموزشی و تربیتی مبتنی بر نظام فکری اروپایی تحصیل کرده‌اند. لزوم یک نقادی همه‌جانبه در مورد اندیشه‌ها و محصولات فکری و فرهنگی شرق‌شناسی و بنیان‌گذاری یک نظام فکری و فرهنگی مبتنی بر واقعیات دنیای شرقی و به دور از سوءتعبیرها و مقاصد و مصالح شرق‌شناسانه بیش از پیش ضروری و لازم است.

مکتب تاریخ‌نگاری ملی گرایانه عصر قاجار به دلایل متعدد و بنیادین هیچ‌گاه از اقبال گسترده‌ای در آن عهد برخوردار نشد؛ زیرا بانیان و سران این مکتب، تصور و برداشت درست و کاملی از اجزای تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام نداشتند و بیش‌تر مطالبی را که در آن‌باره بیان می‌کردند جنبه‌ی تخیلی، ذهنی، ساختگی و افسانه‌ای داشت^۳ و از سوی دیگر، قضاوت غالب آن‌ها درباره‌ی بخش عمده و اساسی تاریخ و تمدن ایران یعنی اسلام، افراطی، تنفرآمیز و دور از واقع بود. در حقیقت آن‌ها، آگاهانه یا ناآگاهانه، سهم دوران‌ساز و مؤثر اسلام در تجدید حیات فرهنگ و مدنیت شرق میانه را متعصبانه نادیده می‌گرفتند و بر روی دستاوردهای فرهنگی و هنری برجسته‌ی سلسله‌های پادشاهی ایران بعد از اسلام نیز چشم برمی‌بستند. همچنین آن‌ها عامداً و به طور مستقیم یا غیرمستقیم مردم مسلمان ایران عصر قاجار و حکومت قاجاریه را به شکلی خصمانه و غیرواقعی و اغراق‌آمیز به باد تحقیر و انتقاد می‌گرفتند و راه‌حلی را برای اصلاح وضع موجود ارائه می‌کردند که همچون مورد تغییر الفبا، غیرمنطقی، غیرعملی، خصمانه و متعصبانه و بعضاً به طور کامل بی‌ربط و نادرست بود و طبیعتاً چنین نسخه‌ها و داوری‌هایی در جامعه‌ی سنتی و مذهبی ایران آن عهد و در بین توده‌ی مردم و بخش ضحیمی از حاکمیت هیچ خریداری نمی‌توانست داشته باشد. در مورد ریشه‌ها و علل بروز چنین دیدگاه‌ها و برداشت‌هایی نسبت به تاریخ ایران از سوی منورالفکرهای دوره‌ی قاجار، افزون بر نکات یاد شده، به طور خلاصه می‌توان به این موارد اشاره کرد: شکل‌گیری شخصیت فکری غالب آن‌ها در محیط‌های بیرون از ایران (نظیر میرزا فتح‌علی آخوندزاده و میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی در قفقاز) باعث شد مسائل مورد توجه آن‌ها عملاً موضوعیتی با مسائل جامعه‌ی ایران نداشته باشد؛ تعلق برخی از آن‌ها به اقلیت‌های دینی و مذهبی غیرمسلمان و پنهان شدن در لباس مسلمانان برای ضدیت با اسلام و ترویج آن؛ تأثیرپذیری شدید از جریان استعمار جهان غرب و این که آن‌ها تا حد زیادی مرعوب تمدن پیشرفته‌ی غرب شده بودند؛ و در نهایت تأثیرپذیری سطحی و غیرانتقادی آنان از نخستین داده‌ها و یافته‌های جریان‌های شرق‌شناسی طی سده‌ی نوزدهم میلادی و هدایت فکری و هدفمند آن‌ها از سوی ایران‌شناسان اروپایی، در حقیقت در نگاه آنان تمایزی میان جمشید پیشدادی و بهمن کیانی با

انوشیروان ساسانی وجود ندارد؛ زیرا در آن مقطع هنوز تاریخ رسمی و به ظاهر علمی ایران که حاصل جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی دهه‌های آتی است، شکل نگرفته بود. این امر که به وضوح در تمامی منابع تاریخی کلاسیک ایران و اسلام نیز دیده می‌شود، آشکارا نشان می‌دهد که کشف و تثبیت ادوار تاریخی رسمی و امروزی ایران باستان مطلقاً حاصل فعالیت‌های یک الی دو قرن اخیر ایران‌شناسان و باستان‌شناسان بیگانه است.

جریان مشروطه و مشروطه‌خواهی نه تنها به تقویت ناسیونالیسم و مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه در ایران انجامید، بلکه مشروطه‌خواهان و موافقان نهضت مشروطه وسیعاً این جنبش را به عنوان یک حرکت ملی و میهنی معرفی کردند. در واقع از نظر تاریخ‌نگاری، انقلاب مشروطه بیش از هر چیز جریان تاریخ‌نگاری مشروطیت را پدید آورد که در این تاریخ‌نگاری سهم غالب و اساسی متعلق به موافقان و هواداران مشروطه، و وجه اصلی آن معرفی نهضت مشروطه به عنوان یک انقلاب ملی است. اما نکته اساسی که در کلام و گفتار مشروطه‌خواهان و سپس مورخان انقلاب مشروطیت به چشم می‌خورد و در تقویت تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه نقش محوری دارد، توجه آنان به تاریخ ایران باستان و استفاده از آن برای ترویج حس ملیت در میان مردم در ظاهر و در اصل برای ترویج باستان‌گرایی و ضدیت با اسلام است. در نگاه این گروه نیز همچون دیگر منورالفکرهای دوره قاجار که ذکر نمونه‌ای از آن‌ها گذشت، ایران باستان نماد ملیت واقعی ایران و ایرانی به شمار می‌رود و لذا این افراد هم می‌کوشند با ذکر نمونه‌هایی از تاریخ شاهان ایران باستان به عنوان نماد ایرانیان اصیل مردم را به الگو قرار دادن آن‌ها دعوت کرده و از طریق آشنا کردن مردم با تاریخ عهد باستان، تحت لوای ایجاد غرور ملی، باستان‌گرایی و اسلام‌ستیزی را در ذهن مردم جاری سازند. البته آگاهی این گروه از تاریخ باستان نیز همچون دیگر منورالفکرهای یاد شده، عمدتاً افسانه‌ای و غیرواقعی است. (همان، ۲۰۹)

۴. دوران حکومت رضاخان و تثبیت تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه

بر تخت نشستن رضاخان، از نظر تثبیت اندیشه‌ی ناسیونالیسم برفضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و برپایی دولت به ظاهر مدرن مبتنی بر گفتمان ناسیونالیسم و نیز تأسیس سازمان‌ها و نهادها و اتخاذ نگرش‌های برآمده از این ایدئولوژی، و مهم‌تر از همه تثبیت تاریخ‌نگاری‌های رسمی و حکومتی بر مبنای ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی، و نهایتاً پایه‌گذاری اوهام تاریخی مقدس در ذهن شبه‌روشنفکری دست‌آموز ایرانی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. به علاوه بر تخت نشستن رضاخان آغاز دوره‌ی تازه‌ای از حکومت و کسب مشروعیت سیاسی در تاریخ ایران همراه با حضور سراسری اندیشه‌ی ناسیونالیسم و مظاهر آن در کلیه سیاست‌گذاری‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومتی است و در این میان توسعه‌ی تاریخ‌نگاری‌های ناسیونالیستی برای تبیین و تثبیت مشروعیت سیاسی حکومت پهلوی یک جایگاه و نقش محوری دارد. سعید نفیسی از رجال فرهنگی به نام عصر رضاشاه به وضوح وظیفه‌ی تاریخ را در این جهت «پرورش روح ملی و خصال مردانه و دوست‌داری میهن و سرزمین نیاکان و بالاتر از همه دوست‌داری فرهنگ و سنن و شئون ملی و نژادی» معرفی می‌کند. (نفیسی، ۱۳۷۲: ۸)

بدین‌سان در دوره‌ی رضاشاه تاریخ‌نگاری، چه در قالب بررسی‌های تاریخی در باب گذشته و چه در قالب معاصر‌نویسی درباره‌ی دوره‌ی پهلوی اول، تا حد زیادی به صورت رسمی و حکومتی درآمد؛ زیرا حکومت رضاشاه در صدد بود در غیاب مشروعیت دینی این حکومت و به قصد کنار زدن آن، نوعی مشروعیت به ظاهر ملی برای استبداد و خودکامگی مهیب حاکمیت خود به وجود آورد و طبعاً تاریخ‌نویسی و تا اندازه‌ی زیادی تاریخ‌سازی مؤثرترین و مهم‌ترین ابزار برای این امر به شمار می‌رفت. بدین لحاظ هدف اصلی تاریخ‌نگاری حکومتی عصر پهلوی اول، به ویژه در متون آموزشی و درسی، در جهت القا و تثبیت این باور قرار گرفت که رضاشاه شخصیتی ملی و وطن‌پرست، ضد اجنبی، از تبار دودمان‌های ملی ایران باستان و احیاکننده‌ی عظمت منسوب به ایران عهد باستان است و مردم ایران نیز در طول تاریخ همواره ملتی شاه‌دوست و شاه‌پرست بوده‌اند. علاوه بر این برای تثبیت مشروعیت حکومت پهلوی لازم بود تا ناسونالیسم و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به طور فراگیر جانشین تمامی ارزش‌های سنتی و دینی شود و در این راستا ترویج ملی‌گرایی باستان‌گرایانه به اشکال مختلف و از جمله از طریق ترجمه و تألیف کتب گوناگون درباره‌ی تاریخ ایران باستان، در دستور کار سازمان‌های سیاسی و فرهنگی حکومت رضاشاه قرار گرفت. نمونه‌ی بارز این فعالیت‌های حکومتی تأسیس «سازمان پرورش افکار» و انجام کارهایی تبلیغی نظیر ترویج و القای شاه‌دوست بودن ایرانیان و ضرورت آن، و نیز تبلیغات فراوان در باب تاریخ باستانی ایران از طریق برگزاری جلسات سخنرانی، تهیه برنامه‌های رادیویی، انتشار روزنامه و نظایر آن بود. (ساتن، ۱۳۳۷: ۴۳۷)

در مورد ریشه‌ها و علل بروز چنین دیدگاه‌ها و برداشت‌هایی نسبت به تاریخ ایران از سوی منورالفکرهای دوره‌ی قاجار به می‌توان به شکل‌گیری شخصیت فکری غالب آن‌ها در محیط‌های بیرون از ایران اشاره کرد که باعث شد مسائل مورد توجه آن‌ها عملاً موضوعیتی با مسائل جامعه‌ی ایران نداشته باشد؛ تعلق برخی از آن‌ها به اقلیت‌های دینی و مذهبی غیرمسلمان و پنهان شدن در لباس مسلمانان برای ضدیت با اسلام و ترویج آن؛ تأثیرپذیری شدید از جریان استعمار جهان غرب و این‌که آن‌ها تا حد زیادی مرعوب تمدن پیشرفته‌ی غرب شده بودند؛ و در نهایت تأثیرپذیری سطحی و غیرانتقادی آنان از نخستین داده‌ها و یافته‌های جریان‌های شرق‌شناسی طی سده‌ی نوزدهم میلادی و هدایت فکری و هدفمند آن‌ها از سوی ایران‌شناسان اروپایی را از دیگر موارد می‌توان دانست. از میان فعالیت‌های سازمان پرورش افکار، سخنرانی‌های رجال فرهنگی و ادبی وقت در این سازمان درباره‌ی تاریخ و ادبیات ایران بیش از هر چیز رویکردهای حکومت پهلوی به تاریخ و استفاده ابزاری از آن و تدارک تاریخ‌نگاری حکومتی بر مبنای ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی را نشان می‌دهد. غالب سخنرانان مذکور در قالب مباحث مختلف و به انحاء گوناگون و با ذکر مثال‌های تاریخی متعدد می‌کوشیدند مقام و موقعیت رضا شاه را تعالی بخشیده و مردم را به قدردانی و بها دادن به شخص وی مجاب سازند. من باب مثال، علی‌اصغر شمیم طی یک سخنرانی با عنوان «ترجمه حال بزرگان» در قسمت آموزگاران آموزشگاه پرورش افکار، تلاش می‌کند با صحبت درباره‌ی شرح احوال رجال برجسته و مشهور تاریخ ایران، آنان و در اصل رضا شاه را به مثابه‌ی قهرمانانی معرفی کند که با ظهور آن‌ها دوران سیه‌روزی مردم به پایان می‌رسد. (شمیم، ۱۳۱۸: ۳ و ۵) یا نصرالله فلسفی در سخنرانی دیگری در قسمت دبیران آموزشگاه پرورش افکار، با همان موضوع و با عنوان «شرح حال بزرگان (داریوش هخامنشی و انوشیروان ساسانی)»، درباره‌ی ضرورت توجه به حیات رجال سیاسی قرون گذشته ایران و اهمیت جایگاه این بزرگان می‌گوید: «سخن گفتن از مردان بزرگ هر کشوری با بیان افتخارات گذشته‌ی آن کشور توأم است، زیرا تاریخ زندگانی مردان بزرگ به منزله‌ی روح تاریخ بشر است و

اگر از پیکر تاریخ شرح زندگانی و کارهای مردان بزرگ را خارج کنیم، در آن چیزی که قابل مطالعه و دقت باشد، باقی نخواهد ماند.» (فلسفی، ۱۳۱۸: ۲)

همان‌طور که می‌بینیم، استفاده‌ی ابزاری از تاریخ و بخصوص تاریخ ایران باستان به اشکال گوناگون برای تثبیت دعاوی ملی گرایانه رضاشاه و جلب مشروعیت ملی برای حکومت وی در سخنرانی‌های تاریخی و ادبی سازمان پرورش افکار ثابت است و سخنرانان مختلف هر یک به نوعی می‌کوشند توجه عمومی را به صورتی هدفمند به قرائت‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه از تاریخ ایران و ضرورت انجام این کار جلب کنند. همین رویه در مورد آثار تاریخی نیز دیده می‌شود، چنان‌که در سخنرانی مشکواتی به عنوان مدیر ابنیه تاریخی با موضوع «شرح بزرگ‌ترین آثار ملی» در قسمت دبیران آموزشگاه پرورش افکار، سخنران می‌کوشد ارزش و اهمیت ملی آثار تاریخی را برای شناخت تاریخ گذشته و تقویت حس ملیت و وحدت ملی گوشزد کند و در این راه از اغراق و ارائه‌ی تحلیل‌های ساختگی درباره‌ی آثار معماری دوره‌ی هخامنشی نیز روی‌گردان نیست؛

به این ترتیب، در دوران رضا شاه برای نخستین بار در تاریخ ایران، نوعی تاریخ‌نگاری رسمی و حکومتی شکل می‌گیرد که به آن جنبه‌ی ملی بخشیده شده و حکومت پهلوی به صورت جزء لاینفک این تاریخ ملی درمی‌آید و از این روی حکومت مزبور می‌کوشد به طرق مختلف و به ویژه از طریق نظام آموزشی آن را در سراسر جامعه رواج داده و پایه‌های اقتدار نظری حاکمیت خود را به وسیله‌ی آن محکم سازد. طبعاً در این میان افرادی نیز از میان روشنفکران و رجال سیاسی و فرهنگی با باور به این نوع تاریخ‌نگاری، به صورت مستقل یا موظف، به نگارش تاریخ حکومت رضاشاه پرداخته و نوعی معاصر‌نویسی حکومتی و تبلیغاتی با ظاهر ملی را به وجود آوردند. اما فصل مشترک تمامی تاریخ‌نویسی‌های این دوره، چه در باب گذشته‌ی ایران و بخصوص ایران باستان و چه در باب دوره‌ی پهلوی، سلطنت‌محوری آن‌ها تحت تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی است. نمونه‌های دیگری از این نوع تاریخ‌نگاری حکومتی همراه با بار ملی‌گرایی سلطنت‌محور را در نگاه و نوشته‌های اقلیت‌های دینی آن دوره می‌توان یافت. اقلیت‌های دینی، همچون عهد مشروطه، به دلیل سکولار بودن حکومت رضا شاه و اسلام‌ستیزی شخص وی، جزو حامیان طبیعی حکومت پهلوی بودند و در میان آن‌ها زرتشتیان، به دلیل باستان‌گرایی این حکومت و توجه ویژه‌ی آن به آئین زرتشت و زرتشتیان (آیرملو، ۱۳۸۰: ۳۱۲)، حمایت سرسخت‌تری از سلطنت پهلوی داشتند. (امیرطهماسب، ۲۵۳۵) بدین لحاظ نوع نگاه زرتشتیان به رضاشاه و حکومت پهلوی بسیار جانب‌دارانه و همراه با تأکید شدید بر ملی‌گرایی باستان‌گرایانه است. یک مورد خاص از این نوع تاریخ‌نگاری کتاب تاریخ پهلوی و زرتشتیان تألیف جهانگیر اشیدری است که به طور خاص درباره‌ی اثبات وابستگی زرتشتیان به دودمان پهلوی به عنوان پیوند دو عنصر اصلی هویت و ملیت ایرانی، و همچنین اثبات شاه‌دوستی ایرانیان از عهد باستان نوشته شده است. بیزاری مؤلف از سلسله‌ی قاجاریه که تحت تأثیر آریاگرایی آن دوره آن‌ها را بیگانه و غیرایرانی می‌داند نیز در نوشته‌ی او کاملاً آشکار است. (اشیدری، ۲۵۳۵) نمونه‌ی دیگری از دیدگاه تاریخ‌نگاری اقلیت‌های دینی را در کتاب بیانات موره از خاخامی به نام حیم موره کلیمی تهرانی می‌توان دید؛ کتابی که در حقیقت شامل نصایح و توصیه‌های موره کلیمی به عنوان دبیر دبیرستان

اتحاد تهران درباره‌ی شاه‌دوستی و ضرورت‌های آن با استناد به تورات، همراه با متن برخی از سخنرانی‌های رضاشاه، ولیعهد محمدرضا، نطق‌های مؤلف به مناسبت‌های مختلف همچون عید کیپور یهودیان و اشعار و دعا‌های وی در مدح رضا شاه است. (موره، ۱۳۱۸)

۵. پیامدهای تأثیر ناسیونالیسم بر تاریخ‌نگاری و ذهنیت‌های مورخان و روشنفکران معاصر ایران

به این ترتیب، آشکارا می‌بینیم که ناسیونالیسم عهد قاجار و ملی‌گرایی رضاشاهی تبعات و نتایج گسترده‌ای چه در آن دوران و چه در ادوار بعد و تا به امروز داشته که یکی از مهم‌ترین این تأثیرات تربیت و ایجاد طبقه‌ای روشنفکران و به کلی دنباله‌رو ذهنیت تاریخی تلقین شده از سوی غربی‌ها و فاقد تقریباً هر نوع اندیشه‌ورزی بومی و ملی، و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه‌ی حکومتی و غیرحکومتی بوده است. در اثر حاکمیت این اندیشه بر ذهن مورخان و محققان ایرانی و مبنا قرار گرفتن ناسیونالیسم در نگاه به گذشته و تحلیل تاریخ ادوار گوناگون این سرزمین، ایران محور اصلی دیدگاه‌ها و تحلیل‌های تاریخ‌نویسان قرار گرفت و بدین لحاظ نوعی «ایران محوری» به صورت جزئی اساسی از دیدگاه تاریخی روشنفکران و مورخان درآمد. این ایران‌محوری باعث شد تا عملکرد شاهان و رجال سراسر ادوار تاریخ ایران بر مبنای «خدمت یا خیانت» آن‌ها به ایران ارزیابی شود و در واقع سراسر دوران‌ها و شرایط متعدد و مختلف تاریخ ایران بر اساس نگاه‌های امروزی (آناکرونیسم یا نابهنگامی) و بدون درک مقتضیات هر عصر مورد بررسی و تحلیل واقع شوند. نتیجه‌ی این امر جایگزین شدن یک «منطق بازسازی شده» در جای «منطق درونی» در تحلیل قضایا و در حقیقت قرار گرفتن ذهنیت افراد در جای تلاش برای درک شرایط هر عصر و فهم متن واقعی آن بود. بدین ترتیب، مورخان و محققان این دوران، آگاهانه یا ناخودآگاه، می‌کوشیدند دریابند چه کسانی از رجال و شاهان اعصار گذشته به ایران خدمت کرده‌اند و چه کسانی از میان آن‌ها منافع ایران را نادیده گرفته و به زعم آن‌ها آن را قربانی منافع شخصی خود کرده‌اند. این نوع نگاه رویه‌ای حاکم بر تاریخ‌نگاری ایران در دوران مورد بحث است که حتی از سوی بسیاری از مورخان این دوران به عنوان رسالت اصلی تاریخ‌نویسی انگاشته شده و برای تقویت غرور و وحدت ملی امری ضروری به حساب آمده است. در این میان، طی عصر پهلوی تا دوران حاضر، دوره‌ی قاجاریه بیش از سایر ادوار تاریخ ایران محل اعمال این دیدگاه و ذهنیت قرار گرفت و البته تبلیغات دوران پهلوی برای منفی‌نشان دادن تمام و کمال دوره‌ی قاجاریه نیز در اعمال قضاوت و ذهنیت مزبور نسبت به دوره‌ی قاجار تأثیر زیادی داشت؛ زیرا حکومت پهلوی می‌کوشید با تخریب و جبهه‌ی حکومت قاجاریه تصویر ایده‌آل و مشروع‌تری از خود نشان داده و کنار زدن سلسله قاجار را یک حرکت و ضرورت ملی معرفی کند و علاوه بر آن وسعت تبلیغات منفی دوران پهلوی علیه عهد قاجاریه باعث تداوم میراث آن تا به زمان حاضر شده است. از همین روی در غالب کتاب‌های تاریخی، و بخصوص کتاب‌های تاریخ درسی و آموزشی، که در طول دوره‌ی پهلوی تا زمان حاضر در باب عهد قاجار نوشته شده و می‌شوند، پادشاهان قاجار به تمامی افرادی بی‌کفایت و نالایق معرفی می‌شوند که کارنامه‌ی آن‌ها تنها در فراهم کردن موجبات تباهی ایران و از دست دادن بخش‌هایی از خاک این سرزمین خلاصه می‌شود. از سوی دیگر، اعمال ایران‌محوری نسبت به دوره‌ی

قاجار از طرف مورخان این دوران باعث شده تا حتی عملکرد برخی از شاهان کشورهای اروپایی نیز از زاویه خدمت یا خیانت به ایران مورد نقد و نظر قرار گیرد که یک نمونه‌ی بسیار مشهور و البته کودکانه‌ی آن خائن معرفی کردن ناپلئون بناپارت به ایران به واسطه‌ی عقد قرارداد صلح با تزار روس و سرباز زدن از تعهدش نسبت به فتح علی شاه قاجار است که هنوز هم در کتاب‌های تاریخ مدارس ایران به چشم می‌خورد.

افزون بر ناسیونالیسم، عامل مهم دیگری که در بروز ذهنیت ایران محوری و همچنین تقویت ناسیونالیسم باستان‌گرای ایرانی نقش اساسی داشت، ورود ماحصل کار کلان شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی و تاریخ‌سازی‌های گسترده‌ی آن‌ها برای سراسر شرق میانه، بخصوص در مورد ایران باستان، به داخل ایران و اذهان دانشمندان ایرانی بود که باعث شد مورخان و روشنفکران ایرانی به نوعی غرور شبه‌ملی و خودبزرگ‌بینی مفرط دچار شوند و ایران و تمدن ایرانی را به شکلی اغراق‌آمیز و غیرواقعی مبنای اصلی تمام تمدن‌های جهان در ادوار مختلف بینگارند و افزون بر آن نسبت به همسایگان دیرین خود، به ویژه اعراب و ترکان، دیدگاهی تحقیرآمیز و دشمنانه پیدا کرده و آن‌ها را مسئول افول و نابودی مدنیت و شکوه منتسب به عهد باستان بدانند. البته در بروز این ذهنیت نسبت به همسایگان ایران و نیز اقوام ترک و عرب ایرانی، فارس‌محوری ناسیونالیسم ایرانی هم تأثیر زیادی داشت که در بروز آن نیز جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غربی سهمی اساسی داشتند؛ زیرا این جریان‌ها مبنای تمدن و ملت اولیه و اصلی ایران و ایرانیان را نژاد آریایی و قوم پارسی و سلسله‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی معرفی کرده و سایر اقوام ایرانی را مهاجمان به ایران و بر باد دهندگان شکوه تمدن ایرانی عهد باستان قلمداد کردند. به علاوه، روشنفکران ایرانی تحت تأثیر داده‌های جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی و بر اساس ایران و فارس‌محوری، عمده‌ی شاهان ایران باستان را ایرانیان و آریاییان اصیل و خادمان به ایران و ایرانیان تصور کرده و حکام سلسله‌های ایران بعد از اسلام را به دلیل آریایی نبودن، ایرانی ندانسته و آن‌ها را مهاجمان و بعضاً خائنان به ایران شناختند. هرچند ذکر نمونه‌هایی از این نوع تاریخ‌نگاری‌ها و نقد و بررسی آن‌ها در ظرفیت یادداشت حاضر نمی‌گنجد، اما در نقد این قضاوت‌های غیربومی و غیرمنطقی و ناعالمانه می‌توان حداقل به این نکته اشاره کرد که از یک سو قدمت تمدن‌های باستانی و درخشان ایران از عهد هخامنشیان بسیار کهن‌تر است و به عنوان مثال آثار تمدن و امپراطوری تقریباً ناشناخته عیلام خود از یک پیشینه‌ی فرهنگی و تمدنی بسیار غنی و دیرین حکایت می‌کند، و از سوی دیگر بسیاری از دستاوردهای مدنی برجسته‌ی تمدن و فرهنگ ایرانی متعلق به همان سلسله‌های ایران بعد از اسلام است.

تلاش برای جهت دادن به تحقیقات علمی ایرانیان در قالب معیارهای شرق‌شناسی

شرق‌شناسان و ایران‌شناسان می‌کوشیدند شیوه‌های پژوهشی خود را با همان ملاک‌های شرق‌شناسی بر همه محققان شرقی تحمیل کنند. آنان با تکرار مکرر معیارهای خود و تبلیغ این که تنها همین شیوه، شیوه‌ی علمی است، ارزش علمی سایر تحقیقات خارج از چارچوب‌های مطلوب خود را زیر سؤال می‌بردند. مطلوب تلقی شدن معیارهای شرق‌شناسی، این خطر را برای محققان شرقی داشت که ناگزیر شوند، در قضاوت‌های علمی‌شان مطلقاً از دخالت دادن ارزش‌های خود پرهیز

کنند؛ زیرا اگر با معیارهای ارزشی خودشان به قضاوت بنشینند، کم‌ترین اتهام آن‌ها این خواهد بود که تحقیقشان ایدئولوژیک و غیرعلمی یا متعصبانه است. به عنوان مثال یکی از مأموران اطلاعاتی خارجی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ طی پژوهشی درباره موقعیت سوق الجیشی ایران به فرهنگ سیاسی کشورمان از نگاه ویژه‌ای پرداخته، گراهام فولر آمریکایی است که به قول خودش حدود سی سال در منطقه خاورمیانه و ایران، از نزدیک شاهد اُفت و خیزهای سیاسی و اجتماعی بوده است. وی سعی کرده است جنبه‌های فرهنگی و روان‌شناختی رفتار ملی ایرانیان را در قیاس با الگوهای سیاسی رفتار و فرهنگ سیاسی آمریکا تحلیل کند. او در کتاب خود اسلوب و فرهنگ سیاسی مردم ایران را بررسی کرده و عناصر نیرومندی از تداوم میان رفتار کنونی و گذشته کشورمان را یافته است. به اعتقاد وی این عناصر سراسر تاریخ ایران را رقم زده است. برخلاف کتاب‌های دیگری از این دست که به اوضاع سیاسی و روابط بین‌المللی و منطقه‌ای ایران پرداخته‌اند، این کتاب با تلفیقی از فرهنگ و موقعیت سوق الجیشی معتقد است نگاه ایران به جهان، عمیقاً «ایران‌مدار» (متعصبانه) است و آن چنان تعصبی در این دیدگاه وجود دارد که برای بیگانگان قابل درک نیست. به عقیده فولر، اگر کسی نتواند منطق درونی این بینش را دریابد، یکی از وجوه مهم رفتار و فرهنگ سیاسی ایران را درک نخواهد کرد. (سید علی اصغر کاظمی، ص ۱۱۲-۱۱۳).

نتیجه‌گیری

یک نتیجه‌ی گسترده‌ی روند مذکور در آمیختگی غلیظ دیدگاه تاریخی مورخان و روشنفکران ایرانی دهه‌های اخیر به تعصبات شبه ناسیونالیستی شدید است. در حقیقت، در نتیجه‌ی روندهای ذکر شده، برخی از شاهان قرون گذشته با دیدگاه ملی‌گرایانه روشنفکران ایرانی به تاریخ، کبیر و صغیر دیده و معرفی شدند که نمونه‌های مشهور آن کوروش کبیر، داریوش کبیر، شاه‌عباس کبیر، نادرشاه کبیر و نهایتاً رضاشاه کبیر هستند و تعصبات شبه‌ناسیونالیستی غیرآکادمیک چنان هاله‌ی مقدسی به دور بعضی از این شخصیت‌ها و سلسله‌های تاریخ ایران به وجود آورده که باب تحقیقات تازه و متفاوت درباره‌ی آن‌ها را در ذهن تاریخ‌نگاران ایرانی تقریباً به تمامی مسدود کرده است. افزون بر آن، یک نگاه گذرا به میراث و اثرات مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه‌ی سده‌ی اخیر در ایران، عملاً نشان می‌دهد که این نوع نگاه به تاریخ و استفاده از آن، نه تنها موجبات وحدت و غرور ملی را فراهم نیاورده، بلکه برعکس موجب قوم‌گرایی شدید و بعضاً جدایی‌طلبانه در میان روشنفکران و فعالان سیاسی اقوام ایرانی، خصوصاً ترک‌ها و اعراب، و بروز جدایی و نفرت در میان ملت‌های منطقه‌ی خاورمیانه شده است؛ زیرا که سایر اقوام غیرفارس ایران نیز با تأثیرپذیری از ناسیونالیسم به دنبال افتخارات و تاریخ ملی قوم خود رفته و در صدد تأمین وحدت و غرور قومی در میان خود و بعضاً هم‌قوم‌های خود در سرزمین‌های همسایه‌ی ایران برآمده‌اند که نتیجه‌ی عملی آن بروز شکاف‌ها و بحران‌های ضد ملی در ایران و نیز منطقه‌ی خاورمیانه بوده است. نکته‌ی دیگری که به عنوان تأثیر دیگر این مکتب بر ذهن و نگاه روشنفکران ایرانی باید از آن یاد کرد، گذشته‌گرایی شدید و تخیلی و بازماندن از امکانات واقعی موجود برای گذر به آینده است. در نهایت، به عنوان آخرین نتیجه‌ی تأثیر ناسیونالیسم و خصوصاً ناسیونالیسم رضاشاهی بر تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران، باید از سیاسی و ایدئولوژیک شدن تاریخ‌نگاری و ابزار شدن تاریخ

برای کسب مشروعیت ملی یاد کرد؛ امری که منجر به برخوردها و موضع‌گیری‌های کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک با شخصیت‌ها و دوران‌های مختلف تاریخی و بروز علائق و نفرت‌های کاملاً غیرعلمی و قوم‌گرایانه و متعصبانه نسبت به آن‌ها در میان روشنفکران و مورخان ایرانی دهه‌های اخیر شده است. به بیان دیگر، شبه‌روشنفکران قوم‌گرا و قوم‌پرست ایرانی طی سده‌ی اخیر، هر کدام بر مبنای تعلقات قومی خود، همواره به ستایش و تقدیس شخصیت‌ها یا به اصطلاح قهرمانان تاریخی هم‌قوم خود و ابراز دشمنی و نفرت نسبت به قهرمانان تاریخی سایر اقوام پرداخته‌اند، بی‌آنکه هرگز بکوشند با برخوردی محققانه و عالمانه موضوعات مربوط به گذشته‌ی تاریخی ایران‌زمین را مطالعه و بازبینی کنند. البته به نظر می‌رسد اگر از معدود تحقیقاتی که با رویکردی منصفانه از جانب برخی غربی‌ها در مورد شرق انجام گرفته که البته در برابر سایر تحقیقات مربوط به شرق، بسیار اندک، و به همین علت، دارای کم‌ترین تأثیر می‌باشد بگذریم، باید اذعان کنیم که تحقیقات شرق‌شناسی یکسره در جهت اهداف مغرضانه کلیسا و استعمار بوده است. البته به همین راحتی نمی‌توان اثبات کرد که مستشرقان، خود مهره استعمار و کلیسا بوده‌اند؛ اما می‌توان ادعا کرد که نتایج تحقیقات شرق‌شناسان به بهترین نحو در خدمت کلیسا و استعمار قرار گرفته. این در حالی است که تعداد مستشرقانی هم که آگاهانه برای کلیسا و استعمار کار می‌کردند و می‌کوشیدند نتایج تحقیقات خود را در جهت اهداف آن‌ها تنظیم کنند، کم نبوده و نیستند. این امر، ما را به ضرورت تردید و بازنگری در همه تحقیقاتی که شرق‌شناسان درباره شرق انجام داده‌اند، راهنمایی می‌کند. در حقیقت، ما برای اطمینان از صحت آن‌چه درباره تاریخ و پیشینه ما در قالب «تاریخ‌نگاری معاصر» نوشته شده است، به شدت به بررسی و تحقیق نیاز داریم.

- ۱- آخوندزاده، میرزافتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمدزاده، نشر احیا تبریز، ۱۳۷۶.
- ۲- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، مکتوبات، به کوشش م. صبحدم (محمدجعفر محجوب)، آلمان، مرد امروز، ۱۳۶۴ (نسخه PDF وبسایت الفبا)
- ۳- آدمیت، فریدون، اندیشه های آقاخان کرمانی، انتشارات تهران، پیام، ۱۳۵۷.
- ۴- آقاخان کرمانی، عبدالحسین، آیینه سکندری، بی تا، ۱۳۲۶ه ق.
- ۵- آوینی، سید مرتضی، رستاخیز جان، چ ۱، تهران، ساقی، ۱۳۷۹ش.
- ۶- آیرملو، تاج الملوک، خاطرات ملکه پهلوی، تهران، به آفرین، ۱۳۸۰.
- ۷- اسلامی ندوشن، محمد، فرهنگ و شبه فرهنگ، تهران، یزدان، ۱۳۷۱ش.
- ۸- اشیدری، جهان گیر، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران، از انتشارات ماه نامه هوخ، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
- ۹- ----- اعلی حضرت رضاشاه کبیر در آینه زمان، تهران، از انتشارات ماه نامه هوخ، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- ۱۰- امیرطهماسب، عبدالله، تاریخ شاهنشاهی اعلی حضرت رضاشاه کبیر، تهران، دانشگاه تهران، ۲۵۳۵.
- ۱۱- انتخابی، از عثمانی گری تا تورانی گری، نگاه نو، ش ۱۶، مهر و آبان ۱۳۷۲.
- ۱۲- بخشی، علی آقا و مینو افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، چ ۱، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴ش.
- ۱۳- بروجردی، مهرداد، بحثی در باب تعابیر ملی گرایانه هویت ایرانی، ترجمه علی صدیق زاده، کیان، سال ۹، ش ۴۷، خرداد و تیر ۱۳۷۸.
- ۱۴- بینا، فتح الله، سرگذشت رضاشاه، تهران، بنگاه مطبوعاتی پروین، ۱۳۲۱.
- ۱۵- ترنر، اس.برایان، شرق شناسی پست مدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه محمدعلی موحدی، نشر یادآوران، ۱۳۸۴.

- ۱۶- دورانت، ویل و آریل، تاریخ تمدن، ج ۵، ترجمه صفدر تقی زاده و ابوظالب صارمی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۱۷- دنیس، رایت، انگلیسیها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹.
- ۱۸- حسینی، محمدعلی (گردآورنده)، برخی از دیدگاهها درباره مسائل ملی، برلین، بی نا، بی تا.
- ۱۹- خلیلی، عباس، کوروش بزرگ، به کوشش مهیار خلیلی، تهران، نگاه، ۱۳۸۴.
- ۲۰- ساتن، ال. ال. پی، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران، بی نا، ۱۳۳۷.
- ۲۱- سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۲۲- شمیم، علی اصغر، ترجمه حال بزرگان، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸.
- ۲۳- کوش، دنی، مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی، ترجمه فریدون وحید، سروش، ۱۳۸۱.
- ۲۴- گراهام فولر، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، ص ۲؛ نقل از سید علی اصغر کاظمی، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، ص ۱۱۲-۱۱۳.
- ۲۵- گوینو، آرتور، تاریخ ایرانیان، ترجمه ابو تراب خواجه نوریان، چاپخانه شرکت مطبوعات، بی تا.
- ۲۶- فروغی (ذکاءالملک)، میرزا محمدعلی خان، تاریخ اسکندر کبیر، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۱۵ ق.
- ۲۷- فلسفی، نصرالله، شرح حال بزرگان، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸.
- ۲۸- فوگل، اشپیگل، تمدن مغرب زمین، ترجمه محمدحسین آریا، جلد ۲، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ۲۹- قاجار، جلال الدین میرزا، نامه‌ی خسروان، لاهور، چاپ سنگی، ۱۹۰۶ م.
- ۳۰- ملک زاده، مهدی، زندگانی ملک المتکلمین، تهران، علمی، ۱۳۲۵.
- ۳۱- موره کلیمی تهرانی، حییم، بیانات موره، تهران، چاپخانه سعادت بشر، ۱۳۱۸.
- ۳۲- میلز، آندرو، جف براویت، درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، تدجمه جمال محمدی، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵.

۳۳- ناطق، ناصح، ایران از نگاه گوینو، چاپ موقوفات دکتر افشار، ۱۳۶۴.

۳۴- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران، بنیاد، ۱۳۷۲.

۳۵- هارمن، کریس، تاریخ مردمی جهان، ترجمه پرویز بابایی و جمشید نوایی، انتشارات نگاه، ۱۳۸۶.

۳۶- یاب، م.ای. دو مورخ انگلیسی تاریخ نگاری ایران، در تاریخ نگاری در ایران، گردآوری یعقوب آژند، نشر گستره، ۱۳۶۰.